نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی سال هفدهم، شماره ۴۷، زمستان ۹۶

تفهیم بنیادهای معنایی نقشه سیاسی

دریافت مقاله: ۹۶/۵/۵ پذیرش نهایی: ۹۶/۱۰/۱۹

صفحات: ۱۳۶-۱۱۳

علی امیری: استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه لرستان[۱].
Amiri.ali@lu.ac.ir
رسول افضلی: دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران.
Rafzali@ut.ac.ir

چکیده

تلاش برای شناخت پدیده و امور همواره از دغدغه‌های ذهن بشر بوده و مدام در پی آن بوده تا این شناخت را تکمیل نماید. شناخت درست نیز زمانی حاصل می‌شود که ماهیت واقعی پدیده‌ها برای انسان روشن شود. پدیده‌ها مبتنی بر بنیادهای فلسفی خاص خود می‌باشند و به همین خاطر فهم آنها نیازمند درک این بنیادهای فلسفی و استفاده از روش‌های مناسب شناخت می‌باشد. نقشه نیز از پدیده‌هایی می‌باشد که مبانی فلسفی خاص خود را دارد و با درک این بنیادهای فلسفی است که معنای واقعی و مولفه‌های موثر بر معناسازی آن روشن می‌شود. شناخت درست آن نیاز به درک بسیاری از عناصر و عوامل دیگر دارد. برای شناخت واقعی این پدیده نیاز به درک و فهمی است که فراتر از چیزی می‌باشد که بطور معمول در مورد آن گفته شده است. در این پژوهش سعی شده تا ضمن روشن ساختن بنیادهای فلسفی نقشه، عوامل موثر بر معناسازی آن با استفاده از روش‌شناسی هرمنوتیک شناسایی شوند. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که نقشه از بعد هستی‌شناسی از ماهیت ترکیبی عینی- ذهنی برخوردار بوده و بر همین اساس باید با روش‌شناسی همچون هرمنوتیک تفهیم شود نه تبیین. همچنین با بکارگیری این روش مشخص می‌شود که عوامل معناساز نقشه به دو دسته قابل تقسیم‌بندی می‌باشند. عوامل درونی همچون انتخاب نوع سیستم تصویر و انحرافات کارتوگرافیکی و از بعد بیرونی همچون مقصود ذهنی کارتوگراف و بانیان نقشه و یا برداشت نقشه خوان از نقشه و فضاهای فکری، قدرت و ... معنای واقعی آن را رقم می‌زنند.

کلیدواژگان: نقشه، هرمنوتیک، کارتوگرافی، فهم، روش‌شناسی.

۱. **مسئول مقاله**: لرستان، دانشگاه لرستان، گروه جغرافیای سیاسی ۰۹۱۶۶۶۳۸۹۹۰

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

مقدمه

بیشتر مواقع پدیده‌ها و موضوعات دارای معنای ویژه‌ایی نمی‌باشند، زاویه دید یا نحوه نگاه به آنهاست که معنای متفاوتی را بر آنها حمل می‌نماید. هر چقدر پدیده ذهنی‌تر و انتزاعی‌تر باشد، تکثر معنایی آن نیز بیشتر می‌گردد. اگر از منظر اثبات‌گرایانه به پدیده‌ها نگریسته شود، هدف دستیابی به معنای واحد می‌باشد و فهم معانی بیشتر دشوار می‌شود. اما مطالعه پدیده‌ها با رویکردی غیر اثبات گرایانه و کیفی و به ویژه هرمنوتیک زمینه فهم معانی متعدد و معنای واقعی پدیده‌های با ماهیت هستی شناسی ذهنی و یا ترکیب عین و ذهن را فراهم می‌سازد.

در نگاه نخست، نقشه پدیده ساده‌ای به نظر می‌رسد؛ اما واقعیت آن است که در پشت ظاهر ساده، معناهای بسیار زیادی نهفته است. شناخت این معناها و موارد نهفته در قفای نقشه با روش‌شناسی‌های پوزیتویستی بدست نمی‌آید، بلکه نیاز به روش‌شناسی هرمنوتیکی دارد تا فهم گردند. نخستین بحث در این زمینه تعریف نقشه می‌باشد. اینکه تعاریف نقشه تا چه اندازه حقیقت هستی شناختی نقشه را منعکس می‌نمایند، نیاز به دقت و کنکاش جدی‌تری دارد. برداشت اولیه از نقشه ماهیت هستی شناختی آن را عینی بیان می‌دارد، اما نقشه پدیده‌ای صرفاً عینی نیست.

همانگونه که هنریکسون بیان می دارد: مفهوم عینیت در کارتوگرافی الهامی برای خالق نقشه و پیش فرضی برای بیننده نقشه می‌باشد. در چنین موقعی، عینیت یک ایده‌آل غیرممکن می‌باشد. کارتوگرافی ترکیبی از علم و هنر، از عین و ذهن در اندیشه و عمل انسان می‌باشد. مانند خود جهان، نقشه هم یک شی و هم یک ایده، هم ماهیتی مادی و هم ساخته ذهن می‌باشد. بنابراین، خلق نقشه و نقشه خوانی هر دو، چه بطور واضح و چه به شکل ضمنی، هم از تعصبات تأثیر گرفته و هم تأثیرگذارند. بهرحال، یک شناخت اساسی از اینکه نقشه‌ها چگونه طراحی و برنامه‌ریزی شده باشند، یعنی سیاست‌های نقشه‌کشی، خواننده را قادر می‌سازد تا نقص هنر گرافیک و از اینرو قدرت نقشه‌ها را کسب نماید (Henrikson, 1994: 64). فارغ از تعصبات و اندیشه‌های کارتوگرافیک خود عمل نقشه‌کشی کار کاملاً بدون خطایی نیست؛ چرا که در عمل کارتوگرافیکی خطاهای ناخواسته‌ایی در عمل ترسیم نقشه شکل می‌گیرد. لذا انحرافات عمل کارتوگرافی، قصد و نیت کارتوگراف، برداشت یا تفسیر نقشه خوان و گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌ها می‌توانند معنای خاصی را در نقشه خلق نمایند.

چارچوب نظری

مبانی فلسفی پدیده‌ها

برای کسب معرفت درست از پدیده‌ها توجه به سه مقوله هستی شناسی، شناخت شناسی و روش شناسی از ضروریاتی می‌باشد که باید مورد توجه قرار گیرند.

هستی شناسی شاخه ای از متافیزیک است که به بررسی هویت‌هایی که کیهان را تشکیل می‌دهند، می‌پردازد (Lannone, 2001: 345). در هستی شناسی، چیستی پدیده‌های اجتماعی مورد نظر است؛ به عبارت دیگر، هستی شناسی به شناخت ماهیت پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد. پدیده‌های اجتماعی به لحاظ ماهوی یا پدیده‌های عینی انگاشته می‌شوند؛ یا ذهنی و یا ترکیبی از آن دو (افضلی و امیری، ۱۳۹۰: ۴۱).

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

شناخت شناسی یا نظریه معرفت، شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی ماهیت و حدود معرفت، پیشرفت‌ها و مبانی آن می‌پردازد و قابلیت اعتماد به ادعای معرفتی را می‌سنجد. ... به دیگر بیان، شناخت شناسی عبارت است از مطالعه شرایط کسب و شکل گیری معرفت‌ها (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۱). در شناخت شناسی شیوه شناخت پدیده‌های اجتماعی مورد نظر است؛ سه شیوه اصلی شناخت پدیده‌های اجتماعی عبارتند از: شناخت شهودی، شناخت تبیینی و شناخت تفسیری (Stauss, 1988: 19- 24).در شناخت شهودی محقق بدون توجه به واقعیات عینی به نوعی درک از پدیده‌ها نائل می‌شود. قبل از ظهور علم، شناخت اندیشمندان از پدیده‌ها عمدتاً درکی بود. بر عکس در شناخت تبیینی محقق بدون دخالت ذهنیات خود صرفاً بر پایه واقعیات عینی به شناخت پدیده‌ها نائل می‌شود. تمام مکاتب علمی در عصر مدرن که به لحاظ روشی عمدتاً پوزیتیویستی خوانده می‌شوند، به لحاظ شناخت شناسی پایگاه تبیینی دارند. شناخت تفسیری که در نظریه‌های پست مدرن غالب شده است با انکار واقعیات عینی بر ماهیت تفسیری پدیده‌های اجتماعی اصرار می‌ورزد. در این شناخت، پدیده‌های اجتماعی به لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را منعکس نمی‌کنند بلکه در طی زمان و در قالب گفتمان‌های مختلف به شیوه‌های مختلفی قابل تفسیرند. از همین رو واقعیت مطلقی وجود ندارد بلکه واقعیت در قالب گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شود (افضلی و امیری، ۱۳۹۰: ۴۱).

روش شناسی شاخه‌ای از فلسفه علم است که میزان اعتبار و عدم اعتبار قضایای یک علم را تعیین می‌کند (حقیقت، ۱۳۸۵: ۶۹). اهداف روش شناسی را چنین می‌توان برشمرد: شناسایی روش‌های بکار رفته در پژوهش‌های علمی، کمک به شناسایی مبانی روش شناختی اندیشمندان و کمک به شناسایی مبانی روش شناختی مکاتب علمی و فلسفی (حقیقت، ۱۳۸۵: ۴۳). بطور کلی در علوم اجتماعی روش شناسی یک شاخه علمی در نظر گرفته می‌شود که کارکردش بررسی روش‌هایی است که استفاده می‌شوند یا روش‌هایی که باید جهت تولید دانش معتبر استفاد شوند. روش شناسی متضمن نوع خاصی از رابطه بین فلسفه و علوم است که از طریق آن شخص قادر است تا قضاوت نماید و ادعاهایی در مورد دانش توسعه یافته توسط دیگری را معتبر بداند (Hindess, 1977: 2-3).

هستی‌شناسی، شناخت شناسی و روش شناسی، اگرچه خیلی بهم نزدیکند؛ اما غیرقابل تقلیل می‌باشند. هستی شناسی به ماهیت دنیای سیاسی و اجتماعی، شناخت شناسی به آنچه که ما می‌توانیم در مورد آن بدانیم، و روش شناسی به این مسئله که چگونه ممکن است ما به تحصیل آن دانش بپردازیم، اشاره دارند (Goodin & Tilly, 2006: 83). با اینکه سه مقوله ذکر شده از هم متفاوتند، اما روابط بین آنها را نباید نادیده گرفت. این سه همچون حلقه‌های یک زنجیر می‌باشند که با هم پیوند یافته‌اند. هر هستی شناسی از شناخت شناسی و به تبع از روش شناسی خاص خود برخوردار می‌باشد. این نکته از قواعد اصلی که انسان در هر زمینه چه در کار علمی و پژوهشی، چه در یک سخنرانی و یا حتی در زندگی روزمره باید تا حدودی مورد توجه قرار دهد. زمانی که ما در حوزه علوم طبیعی مشغول کار علمی هستیم، چون هستی شناسی ما از نوع عینی می‌باشد، شناخت شناسی خاص آن تبیینی می‌باشد که باید با روش شناسی پوزیتیویستی مورد مداقه قرار گیرد. زمانی که محقق مشغول کار بر روی یک نماد یا آداب و رسوم یک قبیله خاص می‌باشد، چون هستی شناسی آن صرفاً عینی نیست و ذهنیت مردمان آن قبیله را نیز شامل می‌گردد، شناخت شناسی و روش شناسی ما تغییر می‌یابد و باید از شناخت شناسی تفسیری و روش شناسی‌های غیرپوزیتیویستی مثل هرمنوتیک یا پدیدارشناسی استفاد نمود.

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

لذا با توجه به این نکته، هیچکاک و هیوز[1] تصریح کرده‌اند که «مفروضات هستی شناختی زیربنای مفروضات معرفت شناختی‌اند و مفروضات معرفت شناختی زمینه ساز ظهور ملاحظات روش شناسی و این ملاحظات نیز به نوبه خود ترسیم گر قواعدی هستند که به تکنیک‌های عملی پژوهش مربوط می‌شوند» (شعبانی ورکی و کاظمی، ۱۳۸۹: ۳۵). بر این اساس برای کسب معرفت عمیق‌تر از پدیده‌هایی که دارای ماهیت هستی شناختی ذهنی یا ترکیبی از عین و ذهن هستند، توجه به روش شناسی هایی همچون هرمنوتیک از ضروریات می‌باشد.

روش تفسیری/هرمنوتیک

واژه «هرمنوتیکا[2]»، برای نخستین بار در ادبیات کلامی و فلسفی ظاهر شد. وضع کننده آن یک متکلم اهل استراسبورگ به نام «یوهان دانوور»[3] بود. وی، این واژه را برای هر نوع علم تفسیر به کار برد. او با مراجعه به متون قدیمی و کلاسیک، در پی راه جستن به حکمت‌های جدیدی بود (معینی، ۱۳۸۵: ۱۶۲). ریشه‌های کلمه هرمنوتیک[4]در فعل یونانی هرمینویین نهفته است که عموماً به تأویل کردن ترجمه می‌شود و صورت اسمی آن هرمینیا[5] نیز به تأویل (پالمر، ۱۳۸۷: ۱۹ و ریخته گران، ۱۳۷۸: ۱۷). تأویل متن در زبان‌های فارسی و عربی به معنای بازگرداندن چیزی به اول، به اصل آغازینش است. تأویل متن، در حکم کوشش برای راهیابی به افق معنایی اصیل متن است. تأویل در هرمنوتیک کهن استوار بر این باور است که متن به هر رو معنایی دارد، خواه ما آن را بشناسیم، خواه نشناسیم؛ و این باوری است «کلام محوری» که به هر دلیل، معنا را موجود و حاضر می‌داند، جدا از اینکه ما به این حضور آگاه باشیم یا نه (احمدی، ۱۳۸۰: ۴۹۷). رشته یا علم مربوط به تفسیر معنا را هرمنوتیک می‌نامند (سایر، ۱۳۸۵: ۳۸). هرمنوتیک یک سنت فکری و فلسفی است که می‌کوشد فهم واضحی ارائه دهد. به عبارت دیگر، هرمنوتیک علم مطالعه فهم و به ویژه فهم متن، است. هرمنوتیک علم فهم متن است، به گونه‌ای که فهم اثر متناسب با مضمون آن باشد. این متن می‌تواند یک اثر حقوقی، ادبی، سیاسی یا یک کنش انسانی و یا یک فرهنگ باشد (معینی، ۱۳۸۵: ۱۵۷). به طور کلی، هرمنوتیک وقتی مصداق دارد که نتوان به طور مستقیم، به معنای متن، دست یافت. این موضوع دلایل متعددی دارد: فاصله مکانی، فاصله زمانی، تفاوت زبانی و فرهنگی، سلطه یک ایدئولوژی خاص. در تمام این موارد، معنای اولیه محل اختلاف و پنهان است و برای آشکار شدن، نیاز به تمهیدات تأویلی دارد. از این نظر، هرمنوتیک متن درک صحیح یک مطلب است (معینی، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

از منظر روش شناسی، پنج مشخصه اصلی هرمنوتیک که آن را از روش‌های تجربی متمایز می‌کند، بدین نحوند: اول آن که، هدف اصلی هرمنوتیک به عکس علوم تجربی نه تبیین بلکه فهم است. ... تفاوت دوم هرمنوتیک با علوم تجربی در این است که غالباً علوم تجربی به مسأله علیت می‌پردازند و تلاش می‌کنند تا رویدادهای خاص را تحت عنوان قوانین عامی قرار دهند. ... در حالی که هرمنوتیک به عکس علاقمند به فهم معناست. ویژگی سوم علوم تجربی این است که نسبت به موضوع مورد مطالعه‌اش بیرونی است. دانشمند همواره خارج از ابژه تحقیق خود قرار دارد، می‌خواهد این ابژه سطح زمین، سلول یا نوترون باشد. در مقابل متخصصان

[1]- Hitchcock & Huges
[2] - Hermeneutica
[3] - Johannes dannouer
[4] - Hermeneutics
[5] - Hermeneia

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

هرمنوتیک درون فرهنگ و تاریخ انسان جای دارند. در نتیجه غالباً متوجه وجوه درونی تجربه آدمی هستند. ... چهارم این که دانشمندان علوم تجربی از روش‌های بیرونی مشاهده و آزمایش برای کسب دانش استفاده می‌کنند. اما اهل هرمنوتیک خواهان دسترسی به تجربه درونی و فهم معنای ذاتی فرهنگی دیگر از درون آن هستند- حال ممکن است فرهنگ مورد مطالعه با فاصله تاریخی و جغرافیایی، یا در حقیقت به کلی دور از سنت‌هایی باشد که محقق در آن به سر می‌برد. اهل هرمنوتیک برای این کار تکنیک‌های گوناگونی را در اختیار دارند که مهارت‌های زبانی، گرامری و تاریخی را در بر می‌گیرد. با پیشرفت در طول زمان آگاهی‌ای با پیچیدگی فزاینده‌ای نسبت به جهان پیدا می‌کنیم. در حالی که هرمنوتیک به عکس غالباً بر پایه گذشته ساخته می‌شود. هر نسلی از صاحب نظران جدید هرمنوتیک بر شاخه‌های پیشینیان می‌ایستند، چون بر اساس توجهی که هرمنوتیک به تأویل دارد تأثیر قرائت‌های قبلی از یک اثر را در نظر می‌گیرد (شورت، ۱۳۸۷: ۳۶-۳۸).

وظیفه علم هرمنوتیک این می‌شود که اثر را از طریق تحول معنای آن به طور درونی و نسبت داشتن اجزاء آن با یکدیگر و با روح بزرگتر عصر روشن کند. آست[1] این وظیفه را صریحاً به سه جزء یا سه صورت فهم تقسیم می‌کند: ۱) تاریخی، یعنی فهم در خصوص محتوای اثر، که می‌تواند هنری یا علمی یا عمومی باشد ۲) نحوی، یعنی فهم در خصوص زبان و ۳) geistige (روحی/معنوی)، یعنی فهم اثر با توجه به کل نگرش مولف و کل نگرش عصر (پالمر، ۱۳۷۸: ۸۹ و رهبری، ۱۳۸۵: ۳۲).

از میان اندیشمندان حوزه هرمنوتیک برای نمونه می‌توان به افرادی همچون شلایرماخر[2]، گادامر[3] و فوکو[4] و ... اشاره نمود. دغدغه اصلی هرمنوتیک شلایرماخر این بود که چگونه می‌توان به شناختی از فهم اظهارات دیگران دست پیدا کرد. به این معنا که او علاقمند بود بداند که چگونه با خواندن یک کتاب می‌فهمیم که مقصود نویسنده چه بوده است. او نگران صدق و کذب عینی گفته‌ها نبود. برای مثال، چنانچه از رویکرد شلایرماخر تبعیت کنیم هدف من دیگر این نیست که بدانم این گفته که جهان در هفت روز خلق شده به لحاظ عینی صادق است یا کاذب. من می‌خواهم قصد یا منظور نویسنده از این سخن را بدانم.... یا مسئله من این نیست که آیا قرارداد اجتماعی روسو بازگو کننده حقایقی عینی درباره نظام های سیاسی است یا خیر؛ یا این که توصیه سیاسی خوبی است یا هیچ یک از آراء او در عمل قابل پیاده شدن است یا خیر. من صرفاً می‌خواهم مقصود یا منظور روسو از نوشتن این کتاب را بدانم. هرمنوتیک شلایرماخر به مقصود ذهنی نویسنده توجه دارد (شورت، ۱۳۸۷: ۹۱-۹۲).

در نزد گادامر خود فهم اصالت دارد. او در پی تبیین ماهیت و چگونگی فهم و شرایط و عوامل دخیل در حصول آن است. او در پی آن است تا بداند میزان تأثیر فاعل شناسا یا واقعیت بیرونی چه اندازه است؟ آیا فهم یک جریان روشمند است؟ نسبت میان حقیقت و روش چیست؟ رابطه میان فهم و تاریخ کدام است؟ رابطه فهم و زبان چگونه است؟ و بسیاری پرسش‌های دیگر که همگی بر محور فهم اجتماع می‌کنند (مسعودی، ۱۳۸۶: ۶۴). ویژگی‌ها و ماهیت فهم از دیدگاه گادامر عبارتند از: ۱- تفسیرمندی فهم ۲- کثرت‌مندی فهم ۳- واقعه‌مندی فهم ۴- کاربردمندی فهم ۶- تاریخ‌مندی فهم ۷- استعاره‌مندی فهم ۸- زبانمندی فهم (نصری، ۱۳۸۳: ۵۸).

[1] - Friedrich Ast
[2] - Schleiermacher
[3] - Gadamer
[4] - Michel Foucault

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

فهم با امتزاج افق‌های مفسر و متن به دست می‌آید. به بیان دیگر فهم یک مواجهه و گفتگو است. آن هم گفتگویی میان مفسر و متن. مفسر با بیان یک افق معنایی خاص به سراغ متن می‌رود و از آنجا که متن هم، افق معنایی خاص خود را دارد، از در هم آمیختگی این دو افق فهم حاصل می‌شود. همین تلاقی افق‌ها موجب می‌شود تا مفسر به معنایی از متن دست یابد که چه بسا مورد توجه مولف هم نبوده است. یعنی مفسر می‌تواند با طرح پرسش‌ها و انتظارات و پیشداوری‌های خود حقایقی را از متن به دست آورد. با توجه به حیث تاریخی انسان و تاریخمندی فهم، مفسر باید افق تاریخی خود و متن را در هم آمیزد. از همین جاست که گادامر تفسیر را نوعی بازی به شمار می‌آورد. یعنی مفسر در متن حضور پیدا می‌کند و خود را جزیی از آن تلقی می‌کند. به زعم گادامر، مفسر با این ذهنیت سراغ متن می‌رود که صامت نیست. یعنی می‌تواند پاسخ‌گوی پرسش‌های مولف باشد. اگر میان مفسر و متن فاصله بیافتد امکان فهم آن میسر نیست. چنان که در علوم انسانی به علت فاصله افتادن میان عالمان با موضوع‌های مورد شناسایی یا عدم مشارکت آنها با پدیده‌های مورد شناسایی، فهم دقیق حاصل نمی‌شود (نصری، ۱۳۸۳: ۶۲).

با توجه به مطالب مطرح شده، زمینه و روش مناسب برای شناخت مهمترین ابزار علم جغرافیا یعنی نقشه فراهم می‌شود و این معناکاوی است که معناهای نهفته نقشه را نمایان می‌سازد.

بنیادهای فلسفی نقشه

آنچه که در اینجا قابل بحث است این است که نقشه بر اساس بنیادهای فلسفی از چه ماهیتی برخوردار است. روشن شدن ماهیت هستی شناختی، شناخت شناسی و روش شناسی پدیده‌ها برای درک معنای واقعی آنها بسیار لازم و ضروری است. بر همین اساس تلاش برای روشن شد. ماهیت سه مقوله در مورد نقشه از نخستین مراحل فهم آن است که باید مورد توجه قرار گیرد.

عموماً در تعریف نقشه گفته شده که نقشه عبارت است از تصویر قائم تمام یا قسمتی از عوارض روی کره زمین بر روی صفحه مستوی با قبول یک سلسله قراردادهاست (رضوانی، ۱۳۸۴: ۲۳). اما آیا این تعریف تمام واقعیت نقشه را بازگو می‌کند و می‌تواند تمام واقعیت هستی شناختی نقشه را بیان دارد.

زمانی می‌توان این تعریف را پذیرفت که نقشه از بعد هستی شناسی پدیده‌ای صرفا عینی است. اما شواهد فراوانی نشان از آن دارد که علاوه بر بعد عینی، از بعد ذهنی هم برخوردار است.

در تعریف نقشه می‌توان از دو منظر به این مهم پرداخت. یکی از دیدگاه توصیفی و دیگری از دیدگاه هستی شناختی. از نقطه نظر توصیفی هر آنچه در خصوص نقشه گفته و نوشته شده و می‌شود در واقع شرح‌الاسم می‌باشد، یعنی بدون ارجاع به ماهیت مفهوم تنها به شرح معنای لغوی این مفهوم می‌پردازد. از منظر هستی شناختی، تعریف نقشه پاسخ به این پرسش است که ماهیت نقشه چیست؟ در واقع تعریف نقشه از دیدگاه هستی شناختی ما را به شناخت ماهیت نقشه نزدیک می‌نماید. هرچند شناخت گوهر و ماهیت اشیاء و امور، امری سخت و تقریباً غیر ممکن می‌باشد.

تعریف نقشه از نظر ماهوی و هستی شناختی با تعریف نقشه از دیدگاه پیشین کاملاً متفاوت است. در تعریف نقشه از این دیدگاه هدف پاسخ به این پرسش است که ماهیت نقشه چیست؟ به عبارت دیگر در تعریف نقشه از منظر هستی‌شناختی نکته مهم این است که نقشه عین واقعیت‌های روی زمین است یا به عنوان جایگزین تنها

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

نشانگر و نمایش دهنده بخشی از واقعیت‌های روی سطح زمین می‌باشد (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۶: ۲۶). از منظر توصیفی فقط یک واقعیت نقشه منعکس گشته است و آن ترسیم سطح کروی بر روی سطح مستوی می‌باشد، اما به نقایص نقشه کشی و نحوه بهره‌برداری نقشه‌کش از آنها، نیات نقشه نگار و سفارش دهندگان آن، برداشت‌های خوانندگان نقشه از آن و نقش فضاهای فکری و روابط قدرت در این میان اشاره نشده است. بر همین اساس شایسته است که نقشه را با نگاهی متفاوت مطالعه نمود تا در تعریف این موارد منعکس گردد و فهم واقعی‌تری از آن شکل گیرد. برای کسب این شناخت از نقشه نیاز است که نگاه هستی شناختی به نقشه تغییر یابد.

نقشه‌ها لزوماً به معنای واقع گرا، بی‌طرف و اطمینان بخش بودن بازنمایی‌ها نمی‌باشند. اگر نقشه‌های پستی و بلندی‌ها عموماً ضعیف هستند، نقشه‌هایی که پدیده‌های انسانی را متجلی می‌کنند (همچون گسترش ارضی یک زبان یا یک مذهب و مهمتر از آن نقشه‌های تاریخی) بایستی با یک روحیه نقادانه مورد مطالعه قرار گیرند. در واقع، آنها برای یک حکومت خاص و کمابیش برای خدمت به اهداف حکومت‌ها تهیه شده‌اند (لاکوست و ژیبلن، ۱۳۷۸: ۸۵). نقشه‌ها دارای منشاءها و خصوصیات سیاسی خاص خود هستند. بعلاوه، در ژئوپلتیک استفاده از این نقشه‌ها با طفره رفتن و نیرنگ بازی نیز همراه است و مواردی پیش می‌آید که از نگاه تیزبین کارشناسان نیز مخفی می‌ماند. هر یک از بازنمائی‌های ژئوپلتیکی برای تسلط بر یک سرزمین خاص بر پایه مباحثات مربوط به نقشه‌هایی که به درد آنها می‌خورد، به مقابله با تز رقیب (بدون به زبان آوردن آن) بر می-خیزد و همزمان نقشه‌های دیگری را که پدیده‌های متفاوتی را مجسم می‌کنند، برای مقابله با رقیب عرضه می-دارند (لاکوست و ژیبلن ، ۱۳۷۸: ۸۷). نقشه، امری انتزاعی از واقعیتی غیرانتزاعی است که طرح‌ریزی یا انگیزه آن، ناشی از علایق واقع بینانه (سیاسی یا نظامی) است؛ نقشه، نحوه‌ای از نشان دادن فضا است که اعمال سلطه و نظارت بر آن را تسهیل می‌کند. پس ترسیم نقشه به معنای تعریف رسمی فضا در طول خطوطی است که در چارچوب تجربه معرفت شناختی خاصی جای می‌گیرند. نقشه، در عمل، یک قطعه کم شناخته شده را از واقعیت غیرانتزاعی، به یک امر انتزاعی که در خدمت علایق عملی ماشین حکومت است، انتقال می‌دهد. نقشه-کشی یک عملیات خسته کننده و پرهزینه است که برای حکومت و به دست حکومت انجام می‌شود (مویر، ۱۳۷۹: ۳۷۹). نقشه‌ها ادراکات ما از مکان‌ها و ویژگی‌های آن مکان‌ها، و آنچه که ما به عنوان مهم یا غیر مهم ارزیابی می‌کنیم را بیان می‌دارند. آنها همچنین ادراکات ما را تغییر می‌دهند. همانند اجزاء یک سیستم ارتباطات، نقشه‌ها یک پیام کدبندی شده را از ذهن خالق نقشه به ذهن کاربر نقشه انتقال می‌دهند. تکنیک-های طراحی نقشه برای انتقال معنای مورد نظر نقشه استفاده می‌شوند. ... نقشه انباری از اطلاعات فرهنگی می‌باشد که از طریق آنها معنا را بدون توجه به آنچه که در ذهن کارتوگراف در هنگام تولید نقشه بوده را استنباط می‌کنیم. (Zeigler, 2002: 673-675).

با مقایسه تعریف‌های نقشه از دو دیدگاه یاد شده می‌توان به نتایج زیر دست یافت: ۱- در تعریف نقشه از منظر توصیفی نقشه با نگاهی پوزیتیویستی تعریف شده است. ۲- از دیدگاه پوزیتیویست‌ها، نقشه پدیده‌ای خنثی بوده که مانند آینه منعکس کننده واقعیت‌های روی زمین است و مقاصد، اهداف و نیات نقشه نگار و سفارش دهندگان تأثیر چندانی در ماهیت آن ندارد. ۳- در تعریف نقشه از منظر هستی شناختی با نگاهی انتقادی-فلسفی به نقشه توجه شده است. ۴- در دیدگاه انتقادی نقشه به عنوان یک رسانه انتقال دهنده پیام به تناسب

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

مقاصد و اهداف و نیات نقشه نگار و سفارش دهندگان آن بوده و پدیده‌ای خنثی نیست. از این دیدگاه نقشه بصورت گزینشی، نیت‌مند و با اهداف ویژه، پراکندگی مکانی- فضایی پدیده‌ها را روی سطح زمین به نمایش در می‌آورد (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۶: ۲۶-۲۷). ۵- نقشه ادراکات مکانی و فضایی کاربران را بطور متفاوتی شکل می-بخشد و باعث می‌گردد که خنثی بودن آن با چالش مواجه شود. ۶- در پس نقشه معناهای بسیاری نهفته است که باید مورد شناسایی قرار گیرند.

بر این اساس می‌توان استنباط نمود که ماهیت نقشه بر اساس بنیادهای فلسفی، از هستی شناسی صرفاً عینی برخودار نیست، بلکه پدیده‌ای ترکیبی بوده و جنبه انتزاعی آن نیز باید مورد توجه قرار گیرد. نقشه نباید صرفاً به عنوان یک پدیده عینی مطالعه گردد. نقشه از آن جهت که مخلوق انسانی است، دارای هستی شناسی ترکیبی بوده و فهم درست از این منظر امکان پذیر می‌باشد.از آنجا که پدیده‌های غیرعینی نمی‌توانند با روش شناسی پوزیتیویستی مورد مطالعه قرار گیرند، نیاز است تا نقشه با استفاده از نظریه‌های پست مدرن مورد مطالعه قرار گیرد و به تبع شناخت حاصل از این، شناخت شناسی تفهیمی است نه تبیینی.

انحرافات عمل کارتوگرافیکی

مساله قابل توجه در اینجا این است که نقشه ذاتاً تا چه میزان حاوی اطلاعات درست و واقعی از سطح زمین است؟ آیا نقشه از بعد درونی می‌تواند اطلاعات تغییر یافته‌ای را نشان دهد. نقشه از نظر ماهوی چگونه معانی و پیام‌ها را انتقال می‌دهد. پاسخ به این مساله گام دیگری است برای فهم درست و واقعی‌تر از نقشه.

همانگونه که یک گفته قدیمی هشدار می‌دهد، «همه نقشه‌ها [بصورت] مسطح قرار می‌گیرند، بنابراین همه نقشه‌های مسطح دروغ می‌گویند» (Henrikson, 1994: 52). یک نقشه خوب به مقدار زیادی دروغ مصلحتی می‌گوید: آن بر روی حقیقت سرپوش می‌گذارد تا به کاربر کمک نماید که ببیند آنچه را که نیاز است (Monmonier, 2000: 25). دروغ گویی با نقشه‌ها آسان بلکه ضروری نیز می‌باشد. جهت ترسیم روابط معناداری برای یک دنیای سه بعدی و پیچیده بر روی یک صفحه مسطح کاغذ یا پرده ویدئویی، نقشه باید واقعیت را تحریف نماید (Monmonier, 2000: 1).

نقشه‌ها سه مشخصه اساسی دارند: مقیاس، سیستم تصویر و نمادسازی. هر عنصر یک منبع تحریف می‌باشد. بعنوان یک گروه، آنها وجود توان‌ها و محدودیت‌های نقشه را شرح می‌دهند. هیچ کس نمی‌تواند نقشه‌ها را بطور سالم و موثر بدون فهم مقیاس‌ها، سیستم‌های تصویر و نمادهای مورد استفاده قرار دهد یا نقشه را تولید نمایند (Monmonier, 2000: 5; Glassner, et.al, 1980: 19). در زمینه سیستم تصویر، بطور خلاصه می‌توان گفت انتقال شبکه مدارها و نصف النهارها از روی زمین کروی بر روی سطح صاف کاغذ، سیستم تصویر نامیده می‌شود و چون هیچ روش تصویری وجود ندارد که بوسیله آن بتوان کلیه فواصل و زوایا را حفظ نمود، این انتقال همواره با تغییر شکل همراه خواهد بود. بعضی از سیستم‌های تصویر برای کشورهایی که شکل آنها کشیده می‌باشد (شیلی) مناسب است و برخی دیگر برای کشورها یا مناطقی که مستطیل شکل هستند (ترکیه) و برای کشورهایی که قطر آنها تقریباً یکسان است روش‌های خاصی ترجیح داده می‌شود (ایران- فرانسه). ضمناً وسعت کشورها نیز در انتخاب سیستم تصویر حائز اهمیت است و مسلماً سیستم تصویری که بطور مثال برای سوئیس در نظر گرفته می‌شود، برای هندوستان قابل استفاده نیست. در هر صورت واضح است که تجسم شکل

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

با حفظ تمام فواصل، تمام سطوح و تمام زوایا بر روی نقشه امکان‌پذیر نمی‌باشد مگر اینکه نقشه را به صورت کره زمین در آوریم (رضوانی، ۱۳۸۴: ۳۴).

سیستم‌های تصویر نقشه پنج پیوند جغرافیایی را تحریف می‌کنند: نواحی، زوایا، اشکال بزرگ، فاصله و جهت‌ها. اگرچه سیستم‌های تصویر زاویه‌های محلی را حفظ می‌کنند تا نواحی را، دیگر سیستم‌ها نواحی را حفظ می‌کنند نه زاویه‌های محلی را. تمام سیستم‌ها اشکال بزرگ را بطور قابل ملاحظه‌ای (اما بعضی اشکال قاره‌ای را بیشتر از دیگر شکل‌ها) تحریف می‌کنند، و تمام سیستم‌ها حداقل بعضی فاصله‌ها و بعضی جهت‌ها را تحریف می‌کنند. تهیه کنندگان نقشه اغلب می‌توانند سیستم را جهت حفظ یک نیاز خاص متناسب کنند. هیچ نقشه مسطحی نمی‌تواند کره زمین را در حفظ نواحی، زاویه‌ها، اشکال بزرگ، فواصل و جهات تطبیق دهد و هر سیستم تصویر نقشه یک راه حل مصالحه می‌باشد (Monmonier, 2000: 13-14).

بعضی سیستم‌های تصویر، نشان می‌دهند که چگونه نقشه می‌تواند به شکل نامناسبی ناحیه را تحریف نماید. در نقشه‌های آزیموتالی، اشکال زمین دچار تحریف می‌گردند به طوری که از قطب‌های انشعاب دهنده از مرکز سیستم تصویر (نقطه مماس) افزایش می‌یابد. ... سیستمهای مخروطی نقشه‌هایی را تولید می‌کنند که بر روی آنان بسیاری از عناصر- اشکال، فواصل، زوایه‌ها- درست می‌باشند اما فقط در امتداد خط مماس، یا خط موازی استاندارد. دور از آن خط، انحراف بیشتر می‌شود. نقشه‌های مخروطی برای نشان دادن نواحی وسیع با گستره شرقی- غربی، همچون سرزمین اتحاد جماهیر شوروی سابق، مفید بوده‌اند. یا سیستم‌های استوانه‌ای نسبت به این نواحی قابل اطمینان نیستند. خیلی بالا و خیلی پایین تر از خط مماس بر استوا، اندازه خشکی‌ها و دریاها شدیداً مبالغه آمیز می‌گردد. توصیف کلاسیک عیب نقشه‌های مرکاتور جزیره ایسلند می‌باشد که دقیقاً هم اندازه عربستان سعودی است اما بزرگتر از آمریکای جنوبی به نظر می‌رسد (Henrikson, 1994: 54). سیستم تصویر مرکاتور، گرینلند را هم اندازه آمریکای جنوبی نشان می‌دهند، در حالی که یک کره فقط در حدود یک هشتم همان اندازه را نشان خواهد داد. مقیاس شمال-جنوب چنان بشدت به سمت قطب‌ها افزایش می‌یابد که خود قطب‌ها تا بی‌نهایت کشیده می‌شوند و هرگز بر روی یک نقشه مرکاتور متمرکز بر روی استوا ظاهر نخواهند شد (Monmonier, 2000: 14).

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

شکل (۱). مقایسه اندازه جزیره گرینلند و قاره آمریکای جنوبی در سیستم مرکاتور (به نظر می رسد گرینلند بزرگتر از آمریکای جنوبی است، اما تنها یک هشتم از اندازه آن است).

سیستم‌های تصویر نقشه، که سطح سه بعدی و منحنی شکل سیاره [زمین] را به یک صفحه دو بعدی و مسطح تغییر می‌دهند، می‌توانند مقیاس نقشه را منحرف نمایند. اگرچه کره می‌تواند یک مدل مقیاس واقعی از زمین، همراه با مقیاسی ثابت در همه نقاط و همه جهات، باشد، نقشه مسطح بعضی فواصل را می‌کشد و بعضی‌ها را کوتاه می‌کند، بطوری که مقیاس از یک نقطه به نقطه دیگر فرق می‌کند. بعلاوه، مقیاس در یک نقطه همچنین همراه با جهت متمایل به تغییر می‌باشد. سیستم تصویر نقشه جهان اختلاف شدید مقیاس پیدا شده بر روی نقشه‌های ترسیم کننده نواحی بزرگ را نشان می‌دهد. در این مورد مقیاس نقشه در امتداد خط استوا و نصف النهارات، نشان داده شده به عنوان خطوط مستقیم عمود بر خط استوا و کشیده شده از قطب شمال تا قطب جنوب، ثابت می‌باشد. بخاطر اینکه نصف النهارات مقیاسی مشابه با خط استوا دارند، هر نصف النهار (اگر ما زمین را یک کره کامل فرض کنیم) نصف النهار نصف طول خط استوا می‌باشد. برای اینکه مقیاس در امتداد نصف النهارات ثابت می‌باشد، این نقشه حتی فاصله مدارات جدا شده تا ۳۰ درجه عرض جغرافیایی را حفظ می‌کند. اما بر روی این نقشه طول همه مدارات مساوی می‌باشد، اگرچه بر روی زمین یا یک کره مدارات در طول از خط استوا به سمت قطب‌ها کاهش می‌یابند. بعلاوه، سیستم تصویر نقشه قطب‌ها را از نقاط بدون طول تا خطوطی به اندازه خط استوا کشیده است. مقیاس شمال- جنوب ثابت می‌باشد، اما مقیاس شرق- غرب تا اندازه دو برابر مقیاش شمال – جنوب در ۶۰ درجه شمالی و ۶۰ درجه جنوبی، و تا بی نهایت در قطبها، افزایش می‌یابد (Monmonier, 2000: 8).

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

جذابیت نقشه‌ها زمانی است که به صورت بی‌طرفانه و جامع ترسیم شوند، ولی در عمل آنها به صورت انحرافی و گزینشی طراحی می‌شوند. انتقال تصاویر انحنادار به سطح صاف، یا گنجاندن همه اطلاعات قابل دسترس در یک نقطه مشخص در سطح کره زمین غیر ممکن است. همچنین همه نقشه‌ها مجبورند تا اندازه‌ای اغراق نمایند، به بیان دیگر اشکال مهم، مانند رودخانه‌ها، راه‌ها یا ساختمان‌ها بسیار کوچکتر از آن هستند که نشان داده می‌شوند. بنابراین هدف اصلی نقشه خود به خود از بین می‌رود. کارتوگراف‌ها اختیارات گسترده‌ای در شکل دادن به تصاویر بر اساس برداشت خود و یا ناظران خود دارند. به عبارت دیگر آنها چشم‌انداز ویژه‌ای از جهان را ترسیم می‌کنند (بلاکس، ۱۳۸۹: ۴۶). نقشه‌های بزرگ مقیاس نواحی کوچک کمتر دارای مشکلات ناشی از انحراف و تغییر در اشکال می‌باشند، اما ممکن است وجود یا عدم وجود اطلاعات به همان اندازه سوءتفاهم زیادی ایجاد کند. نقشه ممکن است، بسته به آنکه در برگیرنده چه اطلاعاتی باشد یا از چه نوع شکلی برخوردار باشد، به صورت کاملاً متفاوتی مورد توجه قرار گیرد و یا معناهای متفاوتی به خود بگیرد. حتی زمانی که بر روی نقشه نوشته می‌شود از نظر سیاسی مهم است. زبان نوشتاری برای نمونه، ممکن است زبان مورد استفاده ترسیم کننده نقشه باشد، یا زبان مردم محلی. در گذشته برای چندین سده این امر موجب سردرگمی در معنی و منشاء اولیه نام مکان‌ها شده بود. برای نمونه زمانی که بطور همزمان بیش از دو زبان در یک منطقه مشخص رایج باشد انتخاب یکی و ترجیح دادن آن بر دیگری اساساً مشکل آفرین می‌شود (بلاکس، ۱۳۸۹: ۴۸). نمونه آن استفاده از نام خلیج عربی به جای خلیج فارس در مجله نشنال جئوگرافی بود که در پی القای معنای خاصی بود. نقشه کش قصد القای یک معنای ویژه از طریق این نقشه را داشت. خواندگان این نقشه دو گروه با دو موضع متفاوت بودند. یکی اعراب که از این کار بسیار استقبال نمودند و در واقع بانی اصلی و مشوق این کار خود آنها بودند تا معنا و هویتی جدیدی به خلیج فارس بدهند. گروه دوم ایرانیانی بودند که این کار را توهین به هویت و تاریخ خود تلقی می‌نمودند. موسسه کارتوگرافی مذکور، با این نمادسازی سعی در ارائه و تصویرسازی جدیدی از هویت جغرافیایی منطقه خلیج فارس را داشت که با هویت واقعی دارای مغایرت بود.

به منظور کنترل تحریف، کارتوگراف سیستم تصویری را انتخاب می‌کند که برای هدف مناسب‌ترین باشد. سیستم تصویر اشتباه می‌تواند تأثیر اشتباهی را منتقل نماید. مقیاس باید به اندازه کافی بزرگ باشد تا اندازه جزییات در نقشه بوضوح دیده شود، اما نه چنان بزرگ که نقشه فضا را ضایع کند یا خیلی گسترده شود. ... سیستم تصویری که ما بیشترین آشنایی را با آن داریم سیستم تصویر مرکاتور می‌باشد. یک سیستم تصویر فوق العاده برای دریانوردی چیزی که مرکاتور آن را در قرن شانزدهم طراحی نمود، و امروزه بطور گسترده‌ای توسط هوانوردان و دریانوردان سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد. بهرحال، متأسفانه آن که بطور خیلی عمومی برای اهداف عمومی و نقشه های مرجع و، مخصوصاً در نقشه‌های کوچک مقیاس، استفاده می‌شود تصویر بشدت تحریف شده‌ای از جهان را نشان می‌دهد. با این حال این نقشه‌ای از جهان است که بیشتر ما بطور مداوم در ذهن های خود ترسیم کرده‌ایم. اشتباهی که به همان شکلی که وجود دارد، هنوز اندیشه ما را شکل می‌دهد (Glassner, et.al, 1980: 19).

همانگونه که مشاهده می‌شود، جدای از القائات بیرونی، عمل کارتوگرافی باعث می‌شود که نقشه ذاتاً در بازنمایی واقعیت‌ها دچار انحراف شده و نتواند اطلاعات درست را انتقال دهد. از این منظر، نقشه متن فعالی است که حقایق روی زمین را بازنمایی می‌کند، اما این بازنمایی، بازنمایی کاملاً درست از اصل حقیقت نیست و

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

در صورت عدم آگاهی ناظر نقشه از این مساله، آن را به صورت کاملا درست می‌پذیرد و باور دارد. همانطور که اشاره گردید، نقشه پدیده‌ای کاملاً واقعی از نحوه نمایش تمامی یا بخشی از سطح کروی بر روی سطح مسطح نمی‌باشد. بلکه در ورای این تعریف ساده نکات پنهان فراوانی نهفته می‌باشد که ماهیت راستین آن را زیر سوال می‌برد. یکی از این موارد، بحث انحرافاتی می‌باشد که در حین عمل کارتوگرافی رخ می‌دهد. هنگام انتقال سطح کروی به سطح صاف از اصول و تکنیک‌های کارتوگرافیکی استفاده می‌شود که باعث تحریف واقعیت‌های قابل ترسیم بر روی نقشه گشته و واقعیت متفاوت‌تری شکل می‌گیرد که با واقعیت مطلق کره تفاوت خواهد داشت. این انحرافات می‌توانند مورد سوءاستفاده بانیان نقشه در جهت رسیدن به اهداف خاص خودشان قرار گیرد و واقعیت مطلق را به نحوی که خود خواستار آن می‌باشند نمایش دهند.

نقشه متنی فعال یا غیر فعال؟

اگرچه بخش عظیمی از معناآفرینی نقشه درونی بوده و به ذات نقشه و جنبه ماهوی آن بر می‌گردد، بخش دیگر این کار جنبه بیرونی داشته که یا ناشی از معنایی است که بانیان نقشه خلق می‌کنند یا ناشی از قرائت-هایی است که ناظران نقشه از آن دارند. برای منظور ما، مهمتر از انحرافاتی که در ذات نقشه وجود دارد، ذهنیت کارتوگراف می‌باشد که قصد دارد تا از این انحرافات کارتوگرافیکی استفاده نموده و معنای مورد نظر خود را بر روی نقشه القاء نماید. در اینجا کارتوگراف می‌خواهد آنچه را که خود دوست دارد و برای او ارزش بیشتری دارد را در نقشه ترسیم نماید و آن را به مخاطب منتقل نماید. در اینجا نقشه دیگر یک متن خنثی‌ایی نیست که حقیقت روی کره زمین را برای ما بازنمایی نماید. نقشه یک ساخته ذهن کارتوگراف است که از طریق آن دست به واقعیت سازی می‌زند. این واقعیت سازی فهم خواننده را تحت تأثیر قرار داده و این فهم می‌تواند در سطح کاربردی تأثیرات خاصی را داشته و منجر به تصمیمات سیاسی ویژه‌ای گردد. موارد بسیار زیادی در این زمینه وجود دارد که واقعیت سازی از طریق نقشه را نمایان می‌سازد.

نقشه‌ها هدف‌دار و القاع کننده می‌باشند، گاهی بطور واضح و بیشتر مواقع بطور ضمنی. لوکی فیلوز[1] مطرح می-کند که «نقشه‌ها شیوه بعضی‌ها در جلب شما برای نگاه کردن به جهان به شیوه [خاص] خودشان می‌باشند» (Henrikson, 1994: 59). یک مبلغ خوب می‌داند که چگونه از طریق دست کاری نمودن نقشه‌ها به عقاید شکل دهد. اقناع سیاسی اغلب نگران ادعاهای سرزمینی، ملیت‌ها، غرور ملی، مرزها، موقعیت‌های استراتژیک، پیروزی‌ها، حملات، جابه جایی لشکریان، پدافندها، حوزه‌های نفوذ نابرابری ناحیه‌ای، و دیگر پدیده‌های جغرافیایی از بعد کارتوگرافیکی به راحتی ترسیم شده، می‌باشد. مبلّغ به پیام نقشه از طریق برجسته نمودن ویژگی‌های موردنظر، سرپوش گذاری بر روی اطلاعات متناقض، و انتخاب نمادهای مهیج و تحریک کننده شکل می‌بخشد. مردم به نقشه‌ها اعتماد می‌کنند و نقشه‌های جالب توجه چشم را خیره می‌نمایند همچنان که بر اقتدار دلالت ضمنی دارند. شهروندان عامی مشتاقانه بر پایه یک گزینش جانبدارانه و گاهی فریب آمیز به عنوان نقشه حقیقی می‌پذیرند (Monmonier, 2000: 87).

برخلاف نقشه‌های قرون وسطی، نقشه جهان‌نمای مرکاتور با مرکزیت بیت المقدس ترسیم نگردید. نقشه مرکاتور با اندیشه اروپا محوری و توسط یک اروپایی از یک کشور دریایی (هلند) ترسیم گردید. اروپا در اندیشه

1 - Lucy Fellowes

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

جهان نمای مرکاتور در مرکز و بالای (شمال) نقشه واقع گردید. نقشه مرکاتور نشانه و بازنمایی برتری نیمکره شمالی بر جنوبی و مرکزیت و برتری تمدنی اروپا بر سایر مناطق زمین بود. در نقشه مرکاتور با قرار دادن نیمکره شمالی در بالای نقشه و بزرگتر نمایش دادن نیمکره شمالی نسبت به نیمکره جنوبی این برتری و مرکزیت بازنمایی می‌گردید. مرکاتور می‌توانست اقیانوس آرام شمالی یا آمریکای شمالی را در مرکز و بالای نقشه خود قرار دهد در آن صورت اروپا به دو نیم تقسیم می‌شد اما او اروپا را مرکز و محور نقشه قرار داد و این به منزله آن بود که از نظر او به عنوان یک اروپایی، اروپا به عنوان مهد رنسانس و نوزایی علمی و فرهنگی و همچنین پدیدآورنده عصر اکتشافات، می‌بایست در نقشه جهان‌نما نیز برتری آن بازنمایی گردد. بنابراین در نقشه مرکاتور بازنمایی جهان به نفع اروپا و به ضرر سایر مناطق انجام شد (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

نقشه‌های هانتینگتون به نظر می‌رسد یک هدف تکنیکی و ابداعی را به عمد در پی دارند. آنها بسادگی «واقعیت» یک دنیای تقسیم شده در امتداد خطوط گسل را توصیف می‌کنند و هشدار می‌دهند که برخوردهای جهانی در کجا رخ خواهند داد. هانتینگتون اکنون بسادگی می‌گوید تمدن‌های از بعد سرزمینی مجزا جایگزین دولت‌های سرزمینی می‌شوند که اکنون آنها جزئی از تمدن‌هایی می‌باشند که بخشی از آن هستند. بهرحال، نقشه‌ها به همان اندازه یا حتی بیشتر از آن دنیایی که آنها مدعی توصیف آن می‌باشند را منعکس می‌کنند. در این مورد، برای خلق تمدن‌های جداگانه هانتینگتون باید انجماد فرهنگ‌ها را در ذهنیت‌های بدون زمان و ثابت شکل‌دهی کند که نگرش خود او را بیشتر از فضامندی‌های متغیر و مبهم جهانی که بسیاری از ما می‌شناسیم منعکس می‌سازد (Agnew, 2003: 120). کارتوگراف از یک فضای فکری و شناختی برخوردار است که می‌توان آن را نقشه ذهنی نامید. این نقشه ذهنی کارتوگراف پایه فهم وی برای ترسیم نقشه می‌باشد. نقشه ذهنی افراد متفاوت می‌باشد و هر کس با توجه به دانش، محیط زندگی، ایدئولوژی، شرایط زمانی، ابزارهای در اختیار و ... از نقشه ذهنی خاصی برخوردار است. گلاسنر و همکارانش اذعان دارند که یکی از مهمترین عوامل تأثیر گذار بر روی ما به عنوان تصمیم گیران تصورات ما از مکان‌ها، نقشه‌های ذهنی[1] ما از محیط بلافصل، کشور، و جهان خود می‌باشد. هنگامی که از ما خواسته می‌شود تا «نقشه ذهنی» خود را از یک ناحیه ترسیم نماییم، ما آن را در شیوه‌ای که ممکن است بطور معناداری تصورات غلط ما را منعکس نماید تحریف نمائیم. ما در ذهن خود مدلی از محیط فضایی در برگیرنده مفاهیم مسافت، جهت، شکل، دسترسی و غیره را جای می‌دهیم- و بر پایه این مدل، که مغایر با واقعیت می‌باشد، عمل می‌کنیم.

نقشه‌های ذهنی یا نقشه‌های شناختی[2] بر ادراکات افراد از جهان، که همیشه به شدت تحت تأثیر موقعیت و فرهنگ می‌باشند، مبتنی است. کوه نشینان و دره نشینان محیط‌های متفاوتی دارند، جهان را به طور متفاوتی می‌بینند، و از اینرو نگرش‌های متفاوتی از امور سیاسی، اجتماعی و محیطی، در میان دیگران، دارند. مشابهتاً، دریانوردان و کسانی که دریا ندیده‌اند دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ همانطوری که قبایل صحراگرد و ساکنان شهر دیدگاه‌های متفاوتی دارند. ادراکات از فضا از طریق شغل، از طریق تکنولوژی، و احتمالاً از طریق عوامل متعدد دیگری که کاملاً درکنشده‌اند تحت تأثیر قرار می‌گیرند (Glassner, et.al, 1980: 15) . جرالد شوتلز[3] در

[1] - mental maps
[2] - cognitive maps
[3] - Gerald suttles

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

مطالعات خود از نواحی داخل شهری در شهرهای آمریکایی به این نتیجه رسید که در اینجا نقشه‌های شناختی وجود دارد که ساکنان آنها را برای توصیف دارند، نه فقط [توصیف] آنکه شهرهایشان چطوری است، بلکه همچنین آنچه را که آنها فکر می‌کنند باید باشد. ... این نقشه‌های شناختی بخشی از دستگاه کنترل اجتماعی نواحی شهری می‌باشند و آنها اهمیت ویژه ای در تنظیم تحرک فضایی جهت اجتناب از درگیری بین گروه‌های متخاصم دارند. در این خصوص چنین نقشه‌های شناختی یک مجموعه‌ای از رسته‌های اجتماعی برای تفاوت گذاری بین این مردم با کسانی که انسان می‌تواند یا نمی‌تواند با آنها معاشرت کند و برای تعریف گروه بندی-های سفت و سخت که در درون آنها سطوح خاصی از برخورد اجتماعی و انسجام اجتماعی بدست می‌آید را فراهم آورند (Glassner, et.al, 1980: 36). تایلور و فلینت مطرح می‌کنند که در کتاب نقشه‌ها و سیاست[1] نویسنده به ۷۳ نقشه قوم شناسانه مقدونیه از ۱۷۳۰ تا ۱۹۴۶ نگاه می‌کند. این ناحیه جالب می‌باشد چرا که بین یوگسلاوی/صربستان، بلغارستان، یونان و آلبانی واقع است. ادعاهای متقابل متعددی در مورد تعلقات ملی این ناحیه قبل از اینکه نهایتاً در ۱۹۱۹ به یوگسلاوی اختصاص داده شود شکل گرفتند. جغرافیدان جووان سویجیک[2] با استفاده از نقشه دخالت عمده‌ای در مشروعیت دادن به ادعاهای صربستان، و سپس یوگسلاوی، بر روی مقدونیه داشت. وی کتاب‌هایی در مورد جغرافیای انسانی بالکان نوشت، و نقشه‌های مردم شناسانه وی می‌باشد که در اینجا اهمیت می‌یابد. نخستین نقشه قوم شناسانه وی در ۱۹۰۶ ظاهر شد و تلاش نکرد تا صرب ها و بلغارها را از هم تفکیک نماید و هر دو را به سادگی با عنوان «اسلاوها»[3] طبقه بندی نمود. بهر حال، او موقتاً اصطلاح «مقدونی-اسلاو»[4] را در این زمان معرفی نمود تا نشان دهد که تمام اسلاوهای این منطقه نه صربی و نه بلغاری می‌باشند. این مغایر با تفکر رایج بود که ملت بلغار را در سرتاسر مقدونیه گسترش می‌داد. مفهوم جدید سیجویک شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت و بطور عمومی مورد پذیرش واقع نشد. او نخستین بار مقدونی-اسلاو را در نقشه ۱۹۰۶ خود که ویلکینسون آن را اصطلاح «انقلابی» نامید توصیف کرد. پراکندگی صرب‌ها تا جنوب اسکاپجی[5] می‌باشد و جنوب صرب‌ها یک نوار پهنی از مقدونی- اسلاوها تعریف شده است. در مقابل، پراکندگی بلغارها خیلی محدود شده است، و آنها همه هستند اما از مقدونیه بیرون می‌باشند. اهمیت سیاسی تعریف این نواحی بیشتر بعنوان مقدونی-اسلاو تا بلغار این است که هیچ تعلق ملی به بلغارها نمی-بخشد، بطوری که این ناحیه برای ادعاهای آینده صرب‌ها باز بود.

در جنگ‌های بالکان (۱۹۱۲-۱۳)، صربستان سرزمین خود را به سمت جنوب گسترش داد، و کارتوگرافی سیجویک بر همین قرار پاسخ داد. نقشه ۱۹۱۳ وی گسترش صرب‌ها به سمت جنوب را نشان داد. این مهاجرت را نشان نمی‌داد بلکه بسادگی علایق سیاسی صربی [را نشان می‌دهد]. در این نقشه، صربستان بیشتر به هزینه آلبانی‌ها تا بلغارها جلو می‌افتد تا نتیجه جنگ‌ها را منعکس نماید- بلغارها اکنون بعضی از سرزمین‌های تعیین شده مقدونی-اسلاو در سال ۱۹۰۹ را تصرف می‌کند. بهرحال، گروه دوم بعنوان یک ترکیب قومی بی طرف بین

[1] - Maps and Politics
[2] - Jovan Cvijic
[3] - Slavs
[4] - Macedo-slav
[5] - Skopje

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

صرب‌ها و بلغارها باقی ماندند. اما برای سیجویک، آنها همیشه آن چیزی بودند که ویلکینسون «صرب‌های اولیه یا بدوی»[1] نامید.

در ۱۹۱۸، سیجویک موثرترین نقشه خود را در کتابش در مورد جغرافیای بالکان منتشر کرد. در نقشه ۱۹۱۸، این «مهارت» اکنون قومیت صرب را به درون نواحی که قبلاً به عنوان بلغاری توصیف شدند گسترش داد. اگرچه در بازنگری ویلکینسون قادر بود تا تعصبات مستمر کار سیجویک را نشان دهد، در کنفرانس صلح به عنوان بی طرف پذیرفته شد. در حالیکه الحاق بخش‌هایی از مقدونیه به صربستان در ۱۹۱۳ شدیداً به عنوان غصب کننده حقوق بلغاری تعبیر شده بود، تا سال ۱۹۱۹ سیجویک در توجیه حق صرب‌ها در حفظ مقدونیه در زمین‌های ملیت گرا موفق شده بود. علیرغم وجود نقشه‌های نزدیک به بی‌طرفی‌های واقعی توصیف کننده مقدونیه تا حد زیادی به عنوان بلغاری، مفهوم مقدونی- اسلاو وارد لغت نامه‌های سیاسی آمریکایی و بریتانیایی شد. البته، بلغارها اعتراض نمودند و درخواست همه پرسی کردند اما ادعاهای آنان رد شده بودند. مقدونی- اسلاوها یک ملیت نبودند و از اینرو در توافق صلح حقوق اقلیت اعطاء نشده بودند. تا ۱۹۲۴، هنگامی که نخستین آمار منتشر شده بود، مقدونی- اسلاو یک گویش صرف از صرب-کروات محسوب می شد. بنابراین در نقشه‌های قومی منتشر شده در دنیای جدید و بررسی جغرافیای بومن[2] صرب ها نهایتاً در ۱۹۲۵ «بلغاری های» سابق را که قبلاً بر اساس کارهای یک شخص مقدونی- اسلاو [تعریف] شده بودند را ضمیمه نمودند. بلغارستان مقدونیه را در ۱۹۴۲ تسخیر نمود اما در سال ۱۹۴۵ دوباره از دست رفت، بنابراین این استان در سال ۱۹۴۵ بازگشت. شاید بازی نهایی روزگار این باشد که همراه با تجزیه یوگسلاوی در ۱۹۹۲، مقدونیه خودش را به عنوان یک دولت مستقل اعلام نماید (Taylor & Flint, 2000: 209-211).

پشتوانه تحلیل مکیندر از «محور جغرافیایی»[3] و پیشنهادات وی برای [تشکیل] قدرت بزرگ آینده یک نقشه بود و نقشه مزبور یکی از مهمترین نقشه‌هایی بود که تا آن زمان توسط یک جغرافیدان حرفه‌ای طراحی گردید. نقشه مزبور که با استفاده از سیستم تصویر مرکاتور[4] تهیه شده بود، روسیه و گرینلند را بسیار بزرگ و آفریقا و آمریکای لاتین را کوچک نمایش می‌داد. لذا توجه بینندگان بلافاصله به سوی مرکز نقشه مزبور جلب می‌شد؛ یعنی جایی که بخشی از جهان به عنوان «منطقه محور»[5] نامگذاری و مشخص شده بود. بخش‌هایی از زمین به عنوان هلال‌های درونی و حاشیه‌ای[6] (خارجی) نمایش داده شدند. هلال بیرونی یا هلال جزیره‌ای[7] و آفریقای شمالی و شبه جزیره عربستان صرفاً تحت عنوان بیابان توصیف شده بودند. قطب جنوب نیز به هیچ وجه در نقشه نمایش داده نشده بود (Dodds, 2007: 125).

مثال دیگر، یکی از تلاش‌های اخیر که توسط توماس بارنت[8] - استراتژیست آمریکایی- برای تهیه نقشه جهانی پس از یازده سپتامبر و جنگ علیه تروریسم صورت گرفته، می‌باشد. این نقشه که در مارس ۲۰۰۳ و در آستانه

[1] - incipient serbs
[2] - The new world and Geographical Review
[3] - Geographical Pivot
[4]- Mercator projection
[5] - Divot area
[6]- inner or marginal crescent
[7]- the outer or insular crescent
[8]- Thomas Barnett

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

حمله آمریکا- انگلیس به عراق در مجله اسکوایر[1] انتشار یافت و جهان را به محور و شکاف[2] تقسیم کرده است، مورد توجه رسانه‌ها و دانشگاه‌ها واقع شد. از نظر منتقدین، نقشه مزبور الگوی مناسبی برای نقشه‌سازی‌های سیاسی دولت بوش از جهان بود. از نظر برخی دیگر، نقشه بارنت و تفسیر آن، نقایص بسیاری از کشورها و مناطقی را که ظاهراً به اندازه کافی با اقتصاد جهانی رابطه نداشتند، نشان می‌داد. در واقع این کشورها به خاطر همین عدم ارتباط، این قابلیت را داشتند که میزبان قاچاقچیان غیرقانونی و شبکه‌های تروریستی و فعالیت‌های جنایی شوند (Dodds, 2007: 120) .

علاوه بر معنای نقشه و هدف و نیت کارتوگراف، آنچه که غیرفعال بودن نقشه به عنوان یک متن را نشان می-دهد اینست که کاربران نقشه می‌توانند برداشت‌های متفاوتی از یک نقشه داشته باشند که گاهی با معنای مدنظر نقشه می‌تواند تفاوت داشته باشد. اصولاً هر نقشه تولید شده تا معنای خاصی را به مخاطب منتقل سازد و هر مخاطب تحت تأثیر عوامل و شرایط مختلف معنای خاصی را برداشت می‌نماید که می‌تواند همان معنای مقصود نقشه باشد یا با آن تفاوت داشته باشد.

به عنوان نمونه خواندن نقشه‌های ناقص در سال ۱۹۸۸، هنگامی که انتشارات مانیلا[3] الحاق جزایر لاک‌پشت[4] به مالزی را گزارش نمود، منجر به یک حادثه بین‌المللی شد. نقشه‌های خبری نشان دهنده تجاوز سه روزه مالزی قدرت نمایی و هیستریک رسانه‌ای را پشتیبانی نمودند. این نقشه‌ها بعداً باعث خواندن غلط از یک نقشه نیروی دریایی آمریکا توسط یک افسر نیروی دریایی فیلیپین شدند که یک خط نشان دهنده مسیر آب‌های عمیق توصیه شده برای عبور کشتی‌ها از جزایر لاک پشت برای مرز منطقه انحصاری اقتصادی جدیداً مشخص شده مالزی را اشتباه فهمیده بود (Monmonier, 2000: 44).

همانگونه که هنریکسون اشاره نموده است «از طریق لنزهای نقشه می‌باشد که ما می‌بینیم، می‌شناسیم و دنیای بزرگتری را ایجاد می‌کنیم» (Henrikson, 1994: 52). در زمینه ایجاد فهم از طریق انحرافات و دستکاری نقشه، گلاسنر و همکارانش می‌گویند: دید مرکاتوری ما از جهان قبل از جنگ جهانی دوم ما را سوق داد تا در اندازه نواحی واقع در عرض‌های جغرافیایی بالا مبالغه کنیم و کاملاً نواحی قطبی را نادیده بگیریم، به استثنای هنگام خواندن یا شنیدن گزارش‌های کاوشگران قطبی. اما طبیعت جهانی جنگ بعلاوه استفاده گسترده از هواپیما نقشه‌های سیستم تصویری قطبی و دیگر نقشه‌های آزیموتال (یا زنیتال) را عمومی کرد. انزوای آمریکایی از طریق عوامل تاریخی و فرهنگی همچون نقش اصلی دکترین مونرو در سیاست خارجی ما، موقعیت اداره مرکزی اتحادیه پان امریکن در واشینگتن، سیاست «همسایه خوب»[5] روزولت نسبت به آمریکای لاتین، و علاقه بسیاری از مهاجران اروپایی برای دوری از بدبختی و ستمی که آنها را عقب نگه داشته بود و نگاه به درون آمریکای شمالی برای امید و فرصت، تقویت شده بود. همه اینها به وسیله جنگ تغییر کرد هنگامی که آسیا، جزایر پاسیفیک، آمریکای شمالی و اتحاد جماهیر شوروی همسایه ما شدند (Glassner, et.al, 1980: 19- 20). نقشه جهان نمای مرکاتور در مقام یک نشانه بر جهان دلالت می‌کند و از این نظر دارای تنها یک

1- Esquire
2- Core & Gap
3 - Manila
4 - Turtle Islands
5 - Good Neighbor

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

معناست. این معنا همان جهان و موقعیت خشکی‌ها، آبها، کشورها و شهرهای جهان در رابطه با یکدیگر می‌باشد. اما همین نقشه مرکاتور می‌تواند دارای کارکرد نمادین هم باشد. برای یک اروپایی نقشه جهان نمای مرکاتور نماد برتری اروپا نسبت به سایر قاره‌ها و مناطق است. همین نقشه برای یک فرد از کشوری در آفریقا نماد سلطه‌گری و استعمار اروپاییان است (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۶: ۹۷).

نقشه‌ها توانائی ایجاد گمراهی را دارند، هدف از این امر گسترش توانائی کسانی است که در پی هدایت ذهن کاربران نقشه‌ها در جهت اهداف خود می‌باشند. چنین تداعی می‌شود که در نتیجه تردستی‌های کارتوگرافیک در راستای گمراه کردن اذهان، ممکن است نقشه‌ها به صورت سلاح‌های تبلیغاتی زیان‌آوری تبدیل شوند. برای رسیدن به این اهداف روش‌های زیادی وجود دارد. در حوزه تبلیغات سیاسی که در آن آگاهانه تلاش می‌شود با ایجاد انحراف در باورهای مردم زمینه اثرگذاری و توجیه اقدامات سیاسی فراهم آید.

یکی از مشخص ترین نمونه‌های چنین تبلیغی، اغراق در بزرگ نمایی تهدید کمونیسم برای اروپای غربی و آمریکای شمالی بود. فریب به دو روش صورت می‌گرفت. نخست اینکه، با نشان دادن اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری چین، بعنوان دو کشور عمده کمونیستی از دو جنبه وسعت و جمعیت، با مرزهای مشترک به درازای ۲۰۰۰ کیلومتر و نیز با الحاق بیشتر کشورهای کمونیست اروپای شرقی به بخش اروپایی شوروی، توانستند تهدید کمونیسم را برای تسلط بر مکمل‌های غربی جدا افتاده کوچک خود به صورت یک بلوک یکپارچه واحد نشان دهند. در آنها به ندرت راهنمایی برای نواحی پهناور خالی از سکنه دارای سطح پایین یکجانشینی و توسعه بعنوان واقعیت این منطقه کاملاً یکدست ارائه می‌شد. دومین واقعیت این است که بزرگترین بخش اتحاد جماهیر شوروی در عرض‌های بالای نیمکره شمالی کره زمین واقع شده است که استفاده از سیستم تصویری مرکاتور برای نمایش آن، به آسانی گسترش فضایی شوروی را بسیار بیشتر از حالت واقعیش نشان داد. در صورتیکه شاید چنین ادعا شود که انتشار چنین تصویر تیره‌ای کاملاً تصادفی بوده است، جالب است که پس از سرنگونی اتحاد جماهیر شوروی پیشین به نمایش گذاشته شد، که تأکید آنها بر پیدایش بلوک قدرتمند منطقه‌ای در دریای سیاه، خزر، کوه‌های قفقاز و پیرامون آنها بود (بلاکس، ۱۳۸۹: ۵۲-۵۳).

نقشه‌ها می‌توانند بعضی مکان‌ها را نسبت به سایر جاها با تأکید بیشتری نشان دهند و می‌توانند با حذف و یا رنگ‌آمیزی عمدی خاص موجب گمراهی و یا تحریف بشوند. نقشه‌های آلمانی در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ غالباً جامعه «یهود بین‌المللی[1]» را به عنوان یک موجود هشت پا تشریح می‌کردند تا هر چه بیشتر شهرت و اعتبار جامعه یهودی را لگدمال و لوث کنند. علاوه بر این نازی‌ها با اغراق‌آمیز جلوه دادن قدرت بین‌المللی یهود، زمینه‌های فرهنگی و جغرافیایی را برای سیاست‌های مرگبار خود فراهم کردند که نهایتاً به هولوکاست منجر شد. نقشه‌ها به‌رغم اینکه تنها یکی از عوامل بودند، اما به شکل‌دهی تصورات جغرافیای جامعه عوام آلمانی کمک کردند. در این وضعیت حتی اگر بسیاری از مردم آلمان توانایی مقاومت در برابر چنین تبلیغات ایدئولوژیکی و کارتوگرافیکی را داشتند، اما چنین وضعیت احتمالی نیز برای جلوگیری از نسل‌کشی کافی نبود (Dodds, 2007: 19).

همانطور که مشاهده گردید، بانیان نقشه اعم از سفارش دهندگان، تولیدکنندگان و یا کارتوگراف در پی نیت و اهداف خاصی بوده و سعی دارد تا معنایی ویژه‌ای را از این طریق به خوانندگان نقشه منتقل نماید. تولید کننده

[1]- international Jewry

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

نقشه در صدد نمایش واقعی پدیده‌های جغرافیایی نیست؛ بلکه می‌خواهد تا از طریق نقشه به تولید واقعیت مورد نظر خود پرداخته و این واقعیت مدنظر خود را به دیگران بقبولاند. هر کدام از ما از مکان‌ها، سرزمین، مفاهیم جغرافیایی و مواردی از این قبیل بر اساس شرایط و ویژگی‌های گوناگون تصوراتی خاص داریم که در هنگام ترسیم نقشه و واقعیت سازی روی نقشه کارساز بوده و از طریق نقشه عینیت می‌یابد. همانگونه که ملاحظه شد، نقشه صرفاً توصیف بخشی از سطح زمین نیست، بلکه مهمتر نیات و اهداف بانیان نقشه می‌باشد که در پی القای چه معنایی هستند. از طرف دیگر نقشه خوانان ممکن است برداشت‌های متفاوتی از یک نقشه داشته باشند و شاید با معنای موردنظر کارتوگراف هم مطابقت نداشته باشد. بر این اساس نقشه نمی‌تواند صرفاً یک متن فعال باشد، بلکه ذهنیت کارتوگراف و نقشه خوان فعال می‌باشند. لذا متنی بیشتر غیرفعال تا فعال.

نقشه و گفتمان

بعد دیگری که از جنبه بیرونی در معناسازی نقشه تأثیرگذار است و باید درک گردد، گفتمان و ایدئولوژی حاکم بر اندیشه تولیدکنندگان نقشه اعم از بانیان یا سفارش دهندگان، می‌باشد. در معناکاوی نقشه نیاز است تا شرایط فکری یا گفتمانی که نقشه در درون آن تولید شده است، درگ گردد. به عبارت دیگر، گفتمان و یا شرایط سیاسی حاکم بر هر دوره چه در مقیاس بین‌المللی و چه در مقیاس ملی نقشه‌های خاص خود را تولید می‌نماید. گفتمان‌های سیاسی حاکم بر هر دوره بر تولید نوع نقشه تأثیر چشمگیری دارند. نقشه‌هایی که مکیندر تولید نمود سعی در معرفی و اهمیت استراتژیک بخشیدن به یک سرزمین را دارند و در تلاشند تا از بعد سرزمینی و امنیتی اهمیت آن را نشان دهند. اما در نقشه بیضی استراتژیک انرژی جفری کمپ اهمیت منابع هیدروکربنی برجسته تر شده است. در شرایط فکری زمان مکیندر کسی به فکر تولید نقشه‌هایی برای نشان دادن اهمیت منابع نفتی نبود اما فضای امروزی زمینه را برای نشان دادن اهمیت این منابع و نواحی که دارای این منابع می‌باشند را فراهم نموده است. در نقشه مکیندر هارتلند که در درون پارادایم جبر محیطی تصور شده است جائی است که از لحاظ طبیعی به صورت یک دژ در آمده است و آن جایی نیست جز اوراسیا که توسط کوهستان‌های عظیم و نواحی غیر قابل عبور سیبری محاصره گشته است. اما در نقشه بیضی استراتژیک جفری کمپ هارتلند بر اساس رویکرد ژئواکونومیک تصور شده جایی است که بیشترین منابع هیدروکربنی را دارد و آن در منطقه خاورمیانه واقع گشته که در تصور مکیندر هلال داخلی محسوب می شد نه هارتلند.

لذا، نقشه‌ها می‌توانند یک پیام مهم را به نمایندگی از یک جهان بینی خاص منتقل نمایند. برای مثال، نقشه-های بریتانیایی قرن هیجدهم از مستعمرات آمریکایی ضمیمه‌ها و فشنگ‌های توپ را در بر می‌گرفتند که فرانسه را بدنام می‌کردند، برده‌های آفریقایی را کلیشه‌ای کرد، سرخ پوستان را از لحاظ کارتوگرافیکی حذف نمود قبل از اینکه آنها بتوانند بطور فیزیکی حذف شوند، و گسترش سلطه بریتانیا بر روی یک چشم انداز اغواکننده را نشان داد (Agnew, 2003: 19). تا پایان دهه ۱۹۸۰ جهان به وسیله دو ابرقدرت تقسیم شده بود و در آنجا دو دیدگاه متضاد جهانی وجود داشت، یکی از مسکو و دیگری از واشنگتن (Short, 1993: 53). در نقشه‌های این دوره هر یک از دو ابرقدرت سعی داشته‌اند تا با ترسیم نقشه‌ای ویژه پایتخت خود را در مرکز نقشه و خود را در جایگاه مرکز جهان قرار دهند. کره جغرافیایی به شکل دلخواه آنها به چرخش در آمده و سپس بر

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

روی صفحه مسطح بنحوی ترسیم گردیده که در یکی مسکو و در دیگری واشنگتن در مرکز آن قرار گرفته‌اند. برای بیننده‌ای کمونیستیی که کعبه آمال خود را در مسکو می‌بیند، دیگر این نقشه‌هایی که اروپای شرقی را در اروپای مرکزی و غربی نشان می‌دهند معنا ندارد (Zeigler, 2002: 679). اما این دیدگاه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از سیمای نقشه‌ها کنار رفت و حتی نقشه‌های تولید شده در کشورهای اروپای شرقی موقعیت خود را به شکل دیگری نمایش دادند.

بررسی نقشه‌های اسرائیل و فلسطینی‌ها نشان می‌دهد که چگونه هر طرف داستان درگیری خود را از دیدگاه خود بیان می‌دارد، در حالی که داستان طرف مقابل را نادیده می‌گیرد. اصل اساسی این داستان‌ها این است: «نقشه من حقیقت را می‌گوید، در حالی که نقشه‌های شما فقط برای اهداف تبلیغاتی است». در واقع، نقشه‌ها نهایت خواسته‌های سرزمینی هر طرف را نشان می‌دهد، در حالی که واقعیت پیچیده این وضعیت را پنهان می‌کنند. بسیاری از نقشه‌ها تلاش می‌کنند تا موجودیت طرف مقابل را کتمان کنند. در واقع آنها بیشتر یک چشم انداز ایدئولوژیک را نشان می‌دهند تا اینکه چشم انداز واقعی را به نمایش بگذارند. نقشه‌های اسرائیل، وجود مرزهای بین‌المللی شناخته شده را پاک می‌کند و تصویری از یک کشور "دست نخورده" را نشان می‌دهد. اسرائیل از طریق نقشه‌ها تلاش می‌کند تا صحت مرزهای فعلی خود را نشان دهد. از اینرو، نقشه‌ها نقش تعیین کننده‌ای بازی می‌کنند برای مردمی که تمایل دارند نقشه‌ها را به عنوان بازنمایی کننده واقعیت ببینند. نقشه‌ها به تقویت درک بسیاری از مردم در اسرائیل کمک می‌کنند، کسانی که کرانه غربی را به عنوان یک منطقه منحصرا متعلق به به مردم یهود نگاه می‌کنند. بر این اساس، کرانه باختری یک سرزمین آزاد شده است و نه سرزمینی تسخیر شده (Arnon, 2012: 37).

زیگلر در مقاله خود درصدد است تا نقشه‌هایی را که کشورهای اروپای شرقی بعد از جنگ سرد تولید کرده‌اند را بررسی نماید. در این مقاله وی درصد نشان دادن این نکته می‌باشد که بیشتر کشورهای اروپای شرقی بعد از جنگ سرد بر خلاف دوران جنگ سرد که خود را در درون اروپای شرقی و جهان کمونیستی نشان می‌دادند در تلاش‌اند تا خود را در پیوند با قاره اروپا و به شکل جدیدی نسبت به جهان نمایش دهند تا اروپای شرقی. بطوری که مفهوم و جایگاه اروپای شرقی در این نقشه‌ها دیگر نمایان نمی‌باشد. وی در این مقاله به تأثیر فضای بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بر روی نقشه‌های تولید شده در اروپای شرقی می‌پردازد و اصطلاحاً از آن با عنوان «کارتوگرافی استقلال»[1] یاد می‌کند که کشورهای اروپای شرقی از آن استفاده نمودند تا برای خودشان دنیای بزرگتری را در طول دهه ۱۹۹۰ ایجاد نمایند. در دهه بعد از جنگ سرد، بسیاری از کشورهای اقماری اتحاد جماهیر شوروی سابق و جمهوری‌های یوگسلاوی از کارتوگرافی استفاده نمودند تا به تصورات خود صورت تازه‌ای ببخشند و نگرش‌های مردم را در مورد اینکه در کجای نظم اروپایی جدید قرار دارند را تغییر دادند. نقشه‌های جدید اشتیاق آنها برای قرار دادن خودشان در مرکز قاره را بیان می‌داشتند. یک اروپای شرقی قابل تعریف به روشنی از تمام تصاویر کارتوگرافیکی آنها در حال محو شدن می‌باشد و مطرح می‌کنند که خود نام [اروپای شرقی] متعلق به دوران جنگ سرد می‌باشد. تمام کشورهای اروپای شرقی توزیع کننده نقشه‌ها در طول دهه ۱۹۹۰ در حال تمرین کارتوگرافی القایی و استفاده از تکنیک‌های مشابه برای ارسال یک پیغام به بقیه جهان بودند (Zeigler, 2002: 679).

[1] - cartography of independenc

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

رومانی، اسلونی، مجارستان و کرواسی از نقشه‌های القائی استفاده نمودند تا خودشان را نسبت به غرب دوباره جهت‌دهی کنند. «نقشه راه و توریست» رومانی از اواخر دهه ۱۹۹۰ یک نقشه با پوشش منطقه‌ای را ترسیم می‌کرد که رومانی را به اروپای غربی پیوند می‌داد و آن را از شرق جدا می‌کرد. در نقشه‌های اسلوونی، حتی بعضی [املاء] «Slovenija» را استفاده می‌نمودند تا محل آن را در میانه اروپا قرار دهند. نقشه دیگری که مکرراً توسط اسلوونی استفاده می‌شد شدیداً پیکتوگرام‌ها را محدود و از آنها استفاده می‌کرد تا عناصر فرهنگی عامیانه ، بدون هیچ گونه نمادی از کمونیسم گذشته، نمادسازی کند. به همین ترتیب، مجارستان، در بسیاری از کتابچه‌هایش، از یک نقشه کوچک استفاده می‌کرد که موقعیت مجارستان را در مرکز اروپا، به همراه عدم نمایش بیشتر روسیه، نشان می‌داد. مجارستان همچنین نقشه‌هایی را توزیع می‌کرد که پیکتوگرام‌ها را بکار می-برد تا تاریخ ماقبل کمونیست را نشان دهند (Zeigler, 2002: 682).

پیام نقشه‌های جدید واضح است: لاتویایی‌ها می‌خواهند تاریخ بالتیک شان را احیا کنند و اذهان مردم در مورد اینکه آنها در «نظم اروپایی جدید» در کجا واقع شده‌اند را تغییر دهند. نقشه‌های هر سه کشور لیتوانیا، استونیا و لاتویا خودشان را از اتحاد جماهیر شوروی که در گذشته غیر قابل انکار بود جدا نمودند و خودشان را نزدیک-تر به همسایگان غربی و بالتیک خود ترسیم نمودند. همچنین سه کشور بلاروس، اوکراین و مولداوی نقشه‌هایی را استفاده نمودند تا خودشان را از اتحاد جماهیر شوروی سابق مجزا نمایند (Zeigler, 2002: 678).

نقشه‌ها ممکن است در درون گفتمان‌های سیاسی و هنری جای گرفته باشند، درست همانطوری که سمبل‌های سیاسی می‌توانند در درون زبان نقشه‌ها جای گیرند (Henrikson, 1994: 51). در نقشه‌های سیاسی و نقشه-هایی که دارای پیام‌های ایدئولوژیک می‌باشند معمولاً رنگ‌های تند از قبیل سرخ و بنفش به معنای کشورهای دشمن یا رقیب معنا می‌دهد (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۰).

یکی از پیامدهای بد استعمارگرایی و وضعیتی که [از طریق متمرکز نمودن نقشه] ایجاد نمود، و هنوز نگرش‌ها در بعضی از قسمت‌های جهان را تحت تأثیر قرار داده است، احساسی است که «مرکز» [نقشه] در جایی دیگر، معمولاً در پایتخت قدرت استعماری سابق، قرار دارد.... با اینحال، این قابل توجه است که یکی از گام‌های یک کشور تازه استقلال یافته اغلب سفارش یک اطلس ملی می‌باشد تا تمبرهایی را همراه با یک نقشه‌ای از چارچوب کلی کشور بر روی آنها چاپ نماید و از جهتی دیگر علامت‌های این نقشه برای اعلام هویت جدید کشور در درون یک مجموعه جدید- منعکس کننده غرور مکان جدید- استفاده نماید (Henrikson, 1994: 56-57). در سده‌های سوم تا پانزدهم میلادی [قرون وسطی]، آنچه به عنوان نقشه تهیه می‌شد بیش از آنکه معرف واقعیت‌های سطح زمین باشد، تحت تأثیر عقاید فلسفی، سیاسی و مذهبی مسیحیت بود. مجموعه‌ای از اطلاعات و اشکال مجازی، در نقشه‌ها جای اطلاعات علمی و واقعیت‌های سطح زمین را گرفت. ... از نظر مکانی و موقعیت مناطق مذهبی رایج در آن زمان بیت المقدس و رم بعنوان مرکز زمین در نظر گرفته می‌شد و اروپا، آسیا و آفریقا در اطراف آن ترسیم می‌گردید (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۰).

در میان اقوام و ملت‌های باستانی این یونانیان بودند که برداشت‌ها و ادراکات فلسفی، سیاسی و اجتماعی خود را با دانش کارتوگرافی پیوند زده بودند. ارتباط میان جغرافیا و الهیات همواره مورد توجه جغرافیدان‌های یونانی بود. در آثار جغرافیدان‌های یونانی به مدل‌های کیهان شناختی، نقشه‌ها و نمودارهایی بر می‌خوریم که بازتابی از جهان بینی و تأثیرپذیری از مذهب را در بر دارد. آناکسیماندر نخستین یونانی تهیه کننده نقشه اعتقاد داشت

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]
[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

که جهان جلوه گاهی از یک مبدأ مذهبی است. به نظر او جهان یک نظام فضایی مقدس بوده است، از اینرو، نقشه جهان نمای او بیشتر متأثر از عقاید مذهبی او بوده است تا مسایل فنی و تکنیکی (حمیدی‌نیا، ۱۳۸۶: ۳۹).

جغرافی‌دانان عصر فضا و به خصوص هریسون می‌خواستند تا بنیان‌های جغرافیایی از قبیل کروی بودن زمین و درهم تنیده بودن آن را به عموم آمریکایی‌ها هشدار دهند. اگر چه واژه جهانی شدن هنوز رایج نشده بود، اما بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم در ایالات متحده، در تلاش برای القای فهم خاصی از نقشه‌های مبنا به مردم، مقالات و کتاب‌هایی انتشار یافتند. این نسل جدید کارتوگرافان پس از جنگ معتقد بودند که یکی از پیامدهای سیستم تصویر کارتوگرافیکی (مانند سیستم تصویر مرکاتور) جایگزینی تصور صاف بودن زمین به جای تصور کروی آن برای آمریکایی‌ها بود. تفکر استراتژیک آمریکایی می‌بایست به سمت شمال تغییر جهت می‌داد و توجه از پرل هاربور در هاوایی باید به داچ هاربور[1] (لنگرگاه هلند) در آلاسکا معطوف می‌گشت. هریسون و طرفدارانش معتقد بودند که راه چاره اصلاح این باور غلط در نسل جدید مردم، استفاده از کره‌های جغرافیایی است، زیرا کره‌های جغرافیایی، نزدیکی جغرافیایی و فاصله نسبی را نسبت به نقشه‌ها، بهتر نشان می‌دادند (Dodds, 2007: 134).

فضای فکری که در قالب عناوینی همچون گفتمان، ایدئولوژی جهان‌بینی و ... تبلور می‌یابد، یکی از عوامل مهمی است که در فرایند تولید معنا در نقشه اثر گذار بوده و لایه پنهانی است که باید مورد توجه قرار گیرد. آنچه که اعمال و رفتار انسان‌ها را جهت باور به همین فضاهای فکری در تلاش برای عینیت‌سازی این باور در ذهنیت کارتوگراف به تولید نقشه‌هایی سوق می دهد که بر واقعیت‌های آن است نه خود حقیقت.

نتیجه‌گیری

روش هرمنوتیک یکی از مهمترین روش‌های تفهیم بنیادهای معنایی در قلمرو علوم انسانی است و کاربرد آن هر روز در حال گسترش می‌باشد. این روش سعی می‌کند تا معنای پدیده‌ها را از طریق تحول معنای آنها به طور درونی و بیرونی روشن سازد. خلق معنا در پدیده‌ها در بعضی مواقع ناشی از اجزای درونی و ارتباط آنها با یکدیگر و بعضی مواقع در ارتباط با مؤلفه‌های بیرونی می‌باشد. نقشه به عنوان پدیده‌ای که درصدد نشان دادن واقعیت‌های روی زمین است، همیشه دارای بار معنایی خاص بوده و نیازمند نگاه تیزبین و فهمی عمیق بوده تا به درستی معناکاوی گردد. برای این منظور ابتدا باید پذیرفت که نقشه از بعد هستی شناسی پدیده‌ای صرفاً عینی نیست و در بعضی موارد بعد ذهنی که معمولاً پنهان می‌باشد در خلق معنا می‌چربد و به همین خاطر نقشه را از بعد شناخت شناسی باید تفهیم نمود نه تبیین.

براین اساس با تکیه بر تفهیم نقشه، می‌توان چیستی و چگونگی مؤلفه‌های معناساز آن را روشن ساخت. معناکاوی نقشه نشان می‌دهد که معنای آن متأثر از دو بعد درونی و بیرونی می‌باشد. از بعد درونی خصوصیات ماهوی نقشه و عمل ترسیم نقشه، همچون نوع سیستم تصویر بار معنایی خاصی را در نقشه خلق می‌کند که در بعضی موارد با حقیقت روی زمین تفاوت دارد و می‌توان آن را تحت عنوان انحرافات کارتوگرافیکی نامگذاری کرد.

---

[1]- Dutch Harbor

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

از بعد بیرونی بانیان و سفارش دهندگان نقشه و کارتوگراف درصدد القای معنای خاصی در نقشه هستند و با به کارگیری اجزای درونی نقشه و دستکاری در نمادسازی‌های روی نقشه معنای مطلوب خود را در آن نشان می-دهند و سعی می‌کنند تا نقشه ذهنی مخاطبان را شکل دهند. از طرف دیگر خوانندگان نقشه در موارد بسیاری قرائت یکسانی از نقشه ندارند و بر اساس نقشه‌های ذهنی خود برداشت‌های خاصی پیدا می‌کنند.

از سویی دیگر، بانیان و سفارش دهندگان نقشه یا حتی خوانندگان نقشه متأثر از یک فضای فکری هستند که هدایت کننده رفتار آنها و زمینه‌ساز معنای خاص می‌باشد. معمولاً نقشه‌های متأثر از ایدئولوژی ناسیونالیست، نگاه توسعه طلبانه‌ای نسبت به قلمروهای مجاور خود دارند و با کنار گذاشتن این گونه نقشه‌ها شاهد تداخل قلمرو ملت‌های مجاور هستیم.

لذا، با اینکه نقشه به عنوان نمایش بخشی از سطح کره زمین بر روی سطح مسطوی تعریف گشته است، اما این تمام واقعیت نقشه نمی‌باشد. نقشه صرفاً متن فعالی نیست که همین معنا را برساند. عوامل مختلفی در القا معنای نقشه تأثیر گذاشته و آن را از معنای اصیل و واقعی خود دور می‌سازد. نقشه در ذات خود با انحرافاتی همراه است؛ یعنی همین عمل انتقال بخشی از سطح زمین بر روی سطح مستوی مستلزم تغییرات و انحرافاتی در واقعیت می‌باشد که می‌تواند واقعیت دیگری را نمایان سازد. کارتوگراف یا سفارش دهندگان نقشه معمولاً در پی القاء یک معنای خاص می‌باشند. به همین خاطر از انحرافات ذاتی عمل نقشه‌کشی برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند. معمولاً ناظران نقشه آنچه را که در روی نقشه مشاهده و استنباط می‌کنند به عنوان واقعیت اصلی باور دارند و از این سوء استفاده‌های کارتوگراف آگاهی ندارند. از طرف دیگر خوانندگان نقشه همیشه لزوماً معنای مورد نظر کارتوگراف یا واقعیت روی نقشه را برداشت نمی‌نمایند. برداشت‌ها از یک نقشه می‌تواند با توجه به شرایط فکری، عملی، بینش، تکنیک و ابزار در دست و ... متفاوت باشد. همچنین گفتمان و شرایط زمانی می‌توانند در تولید نقشه خاص نقش عمده‌ای را ایفا نمایند یا به نقشه معنای خاصی را القاء نمایند. در بیشتر مواقع نقشه‌ها ابزار قدرت اند و قدرت از آنها برای رسیدن به اهداف خود استفاده لازم را می-نماید. قدرت سیاسی حاکم به دنبال تولید نقشه‌هایی می‌باشد که گفتمان سیاسی آن را توجیه و برای عامه مردم قابل پذیرش سازد نه اینکه صرفاً به دنبال بازنمایی واقعیت روی زمین بر روی نقشه باشند.

گفتمان‌های سیاسی از عوامل موثر بر معنادار نمودن نقشه می‌باشند و نقشه برای قدرت ابزاری اساسی می‌باشد تا ایده‌های جغرافیایی خود را به شهروندان یا دیگران براحتی منتقل نماید.

منابع

احمدی، بابک(۱۳۸۰)، **ساختار و تأویل متن**، چاپ دهم، تهران: نشر مرکز.

احمدی، بابک(۱۳۸۰)، **ساختار و هرمنوتیک**، تهران: گام نو.

بلاکس، مارک (۱۳۸۹)، **جغرافیای سیاسی**، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و همکاران، تهران: نشر انتخاب: میرباقری.

پالمر، ریچارد ا. (۱۳۷۸)، **علم هرمنوتیک: نظریه تأویل در فلسفه های شلایرماخر، دیلتای، هایدگر، گادامر**، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: انتشارات هرمس.

حقیقت، صادق(۱۳۸۵)، **روش شناسی علوم سیاسی**، قم: دانشگاه علوم انسانی مفید.

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

حمیدی نیا، حمید (۱۳۸۶)، **کالبدشکافی نقشه و نقش آن در اعمال قدرت و القاء سیاست**، رساله دکتری، دانشگاه تهران؛ دانشکده جغرافیا.

رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۴)، **نقشه خوانی و آشنایی با نقشه ها**، تهران: سمیرا.

رهبری، مهدی(۱۳۸۵)، **هرمنوتیک و سیاست: مروری بر نتایج هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر**، تهران: کویر.

ریخته گران، محمدرضا(۱۳۷۸)، **منطق و مبحث علم هرمنوتیک (اصول و مبانی علم تفسیر)**، نشر کنگره.

سایر، آندرو(۱۳۸۵)، **روش در علوم اجتماعی: رویکرد رئالیستی**، ترجمه عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شعبانی ورکی، بختیار و صدیقه کاظمی (بهار ۱۳۸۹)، **پژوهش کیفی روش یا بوش**، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۴.

لاکوست، ایو و بئتریس ژیبلن(۱۳۷۸)، **عوامل و اندیشه ها در ژئوپولیتیک**، ترجمه علی فراستی، تهران: نشر آمن.

مسعودی، جهانگیر(۱۳۸۶)، **هرمنوتیک و نواندیشی دینی: تبیین اصول هرمنوتیک گادامرو تطبیق آن بر مبانی معرفتی نواندیشان مسلمان ایرانی**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

معینی، جهانگیر(۱۳۸۵)، **روش شناسی نظریه های جدید در سیاست: (اثبا گرایی و فرا اثبات گرایی)**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مویر، ریچارد(۱۳۷۹)، **درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی**، ترجمه دره میرحیدر، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح

نصری، عبدالله(پاییز و زمستان ۱۳۸۳)، **عناصر فهم در اندیشه گادامر**، نامه حکمت، شماره ۴.

نیچه، فردریش و ...(۱۳۷۹)، **هرمنوتیک مدرن: گزینه جستارها**، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز.

Agnew, John (2003), **Geopolitics: revisioning world politics**, London&New York: Routledge.

Dodds, Klaus and David Atkinson(2000), **Geopolitics traditions: A century of geopolitical thought**, London & New York: Routledge.

Dodds, Klaus(2007); **Geopolitics: A Very Short Introduction**, Oxford University press

Glassner, Martin ; Harm J. de Blij & Leon Yacher(1980), **Syatematic political geography**, New York: John Wiley & Sons.

Goodin, Robert e. and Charles Tilly (2006), **the oxford handbook of contextual political analysis**, new York: oxford university press.

Henrikson, A. K. (1994), "**The power and politics of maps**", In G. J. Demko, & W. B. Wood (Eds.), Reordering the world (pp. 49–70). Boulder, CO: Westview Press.

Hindess, barry(1977), **philosophy and methodology in the social science**, Trowbridge & Esher: the harvester press limited.

lannone,A. Pablo, (2001) **dictionary of world philosophy**, londan & new york, routledge.

Medzini, Arnon (2012), **The War Of The Maps: The Political Use Of Maps And Atlases To Shape National Consciousness- Israel Versus The Palestinian**, European Journal Of Geography, Volume 3, Issue1, Pp 23-40.

Monmonier, Mark (1991), **How to lie with maps**, Chicago & London: the university of Chicago press.

Short, John Rennie (1993), **An introduction to political geography**, London & New York: Routledge.

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]

Stauss, Leo. (1988), **What is political philosophy?** Chicago: university of Chicago press.
Taylor, Peter, J. & Flint, Colint(2000), **Political Geography, World Economy, Nation-state and Locality,** London & New York: Prentice Hall.
Zeigler, D.J. (2002), "**Post-communist eastern Europe and the cartography of independence**", Political Geography, 21(5):50-66.

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2024-04-16]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.47.9.1]